

امیر داد: منصبی دیوانی در تعدادی از متون تاریخی و ادبی فارسی

مریم سیدان*

چکیده

نظام حکومتی و تشکیلات اداری ایران در طول تاریخ تغییر کرده و دگرگون شده است. یکی از مناصبی که در بعضی از اعصار دایر بود و جزو مشاغل مهم دیوانی بهشمار می‌رفت منصب امیر دادی است. صاحب این سمت را امیر داد یا امیر داد می‌گفتند. فرهنگ‌نویسان و اربابان لغت چندین وظیفه متفاوت را برای امیر داد برشمرده‌اند. عده‌ای او را همان قاضی‌القضات می‌دانند. برخی او را مجری اوامر شاه در روز مظالم و بعضی دیگر متصدی رسیدگی به امور توده مردم تلقی کرده‌اند. عده‌ای نیز او را عنوان وزیر یا سرپرست دیوان عدالت یاد کرده‌اند. نگارنده در این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی است: امیر داد در تشکیلات اداری قدیم چه جایگاهی داشته و چه وظایفی بر عهده او بوده است؟ این مقاله در چهار بخش تدوین شده است: در بخش نخست، ساخت واژگانی امیر داد بررسی می‌شود. بخش دوم، روزگار رواج این اصطلاح را می‌کلود. در بخش سوم، با توجه به برخی شواهد ادبی و تاریخی موجود، وظایف امیر داد و جایگاه او در نظام‌های حکومتی‌ای شرح داده می‌شود که این منصب را به رسمیت می‌شناختند. سرانجام در بخش چهارم، نگارنده به ذکر چند نکته درباره آداب تعویض سمت امیر دادی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: امیر داد، شغل دیوانی، دیوان مظالم، مجلس مظالم، متون ادبی و تاریخی فارسی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه صنعتی شریف seyedan@sharif.edu

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۸

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۴، شماره ۸۰، بهار و تابستان ۱۳۹۵

درآمد

داد و دادگستردن در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. پژوهش‌های صورت‌گرفته در این حوزه حاکی است در عصر هخامنشیان و پساز آن تا پایان عصر ساسانی، این مسئله مورد توجه شاهان و حاکمان ایران بوده است (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۴۱-۴۹). روایت‌های بسیاری از رسم برپایی مظالم پادشاهان ایران قدیم و رسیدگی آنان به شکایات مردم وجود دارد (از جمله ر.ک نظام‌الملک، ۱۳۸۹: ۵۷-۵۸). پساز ظهور اسلام نیز مسئله عدالت در تشکیلات دولتی نقشی مهم و کلیدی داشته است. دولت در دوره خلفای راشدین از چهار رکن والی، عامل خراج، قاضی و خلیفه تشکیل می‌شد (تنکابنی، همان: ۴۹). عنوان "قاضی‌القضات" در همین عصر و احتمالاً با توجه به اصطلاح "mobid mobidan" یا "شهر دادورز" که در عصر ساسانی رایج بود پدید آمد (از جمله ر.ک: محیط طباطبایی، ۱۳۴۶: ۵۹۶؛ ساکت، ۱۳۶۵: ۲۴). اندک‌اندک محتسب و صاحب شرطه نیز به متصدیان دستگاه خلافت افزوده شدند. کار این دو نیز با مسئله برقراری عدالت در سرزمین اسلامی ارتباط تنگاتنگی داشت. محتسب در دستگاهی به نام حسبه انجام خدمت می‌کرد. وظیفه او ناظرات بر آن دسته از امور شرعی بود که ظهور اجتماعی داشتند؛ نظیر کوتاهی‌نکردن در رفتن به مساجد هنگام اذان گفتن مؤذنان، روزه‌خواری‌نکردن در ملاع، گران‌فروشی‌نکردن و... شرطه وظیفه انتظامات و نیز بازداشت خاطیانی همچون دزد، راهزن، قاتل، متجاوز به عنف و... را در شهر بر عهده داشت (تنکابنی، همان: ۵۱).

نخستین دیوان‌ها در همان سده‌های اول هجری شکل گرفتند. دیوان‌هایی که با مقوله برقراری عدالت ارتباط داشتند عبارت بودند از: دیوان مظالم، شرطه و احداث، احتساب، و سرانجام قضا. در قرن چهارم و پنجم، که حکومت‌های نیمه‌مستقل در مشرق ایران شکل گرفتند، باز مسئله عدالت برای حکومت‌ها دارای اهمیت بود. در تشکیلات اداری طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ق) دو دیوان مظالم و احتساب (همان: ۶۶) و احتمالاً شرطه (ساکت، همان: ۱۱۶) دایر بود. صاحب تاریخ سیستان (۱۳۱۴: ۲۶۵) از رواج دادگری در ایام حکومت صفاریان (۲۴۷-۲۸۸ق) خبر می‌دهد. او می‌نویسد یعقوب روزی معین را بر خضراء کوشک می‌نشست و به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد که می‌توان آن را نوعی مجلس مظالم تلقی کرد (۱۳۱۴: ۲۶۵). از صاحب شرطه نیز بهمنزله یکی از دیوان‌های این عصر نام برده‌اند (تنکابنی، همان: ۶۹). نرشخی از وجود دیوان قضا، صاحب شرطه و محتسب در بخارای عصر

سامانیان (۲۰۴-۳۹۰ق) خبر می‌دهد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳۶). در عصر غزنویان برپایی مجلس مظالم مرسوم بود. به‌گفته بیهقی، سلطان مسعود در هفته دوروز به مظالم می‌نشست (بیهقی، ۱۳۸۸: ۳۹). ماوردی از دیوان مظالم در حکومت‌های اسلامی و حوزه اختیارات آن در قرن چهارم و پنجم به تفصیل سخن گفته است (ر.ک: ماوردی، ۱۴۱۶ق: ۱۲۵-۱۵۶).

دادرسی در عهد سلجوقیان اهمیت ویژه‌ای داشت. محققان از انواع گوناگون دادرسی، نظیر دادرسی در امور شرعی، مدنی و لشکری در این عصر و نیز عصر خوارزمشاهیان خبر می‌دهند (معوض، ۱۳۵۵: ۱۶). بالاترین مقام دادرسی در این عصر سلطان بود. طبق گفته نظام‌الملک، سلطان باید در هفته دوروز به مظالم بنشیند (نظام‌الملک، همان: ۱۸) و برخی از سلاطین سلجوقی نظیر ملکشاه، امور مربوط به دیوان مظالم را شخصاً انجام می‌دادند (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۳۱). بخشی از اختیارات سلطان در حوزه دادرسی به افراد دیگر سپرده شده بود؛ مثلاً دادرسی در امور شرعی بر عهده قضات بود (معوض: همان). در عصر سلجوقیان مقام تازه‌ای با عنوان "اقضی‌القضات" نیز در دستگاه قضایی ایجاد شد (محیط طباطبایی، ۱۳۴۶الف: ۶۰۳). عنوان "قاضی لشکر" در این دوره حاکی از ایجاد صورت تازه‌ای از قضاوت بود که به امور لشکر و ترکمانان می‌پرداخت (محیط طباطبایی، ۱۳۴۶-۷۲۹ب: ۷۳۰). امر احتساب نیز در عصر سلجوقیان دارای اهمیت بود و حوزه اختیارات محاسب تا آنجا بود که می‌توانست بر کار قضات هم نظارت داشته باشد (همان: ۷۳۱). در عصر مغول، دادرسی نسبت به دوره‌های قبل تحول اساسی پیدا می‌کند و پیروی از قوانین مغولان موسوم به یاسا جای قوانین اسلامی را می‌گیرد. از وضعیت دادرسی در این عصر و اعصار بعد اطلاعات بیشتری در دست است (از جمله ر.ک: ساكت، ۱۳۶۵: ۱۲۳-۱۳۷).

دوره سلجوقیان نخستین دوره‌ای است که در منابع آن با اصطلاح امیر داد و برابرهای آن روبرو می‌شویم. "امیر داد" یا "میر داد" یکی از اصطلاحات دیوانی رایج در دستگاه سلطنتی سلجوقیان و عده‌ای از دیگر حاکمان گذشته ایران است که با مسئله دادگستری ارتباط دارد. این اصطلاح امروزه منسخ شده است و کاربرد ندارد. امیر داد به صاحب یکی از مناصب شغلی اطلاق می‌شده است. در بعضی از کتاب‌ها، به جای امیر داد، از معادل‌های ترکی آن، همچون دادبیک، دادبک و دادک و نیز در مواردی از معادل کاملاً عربی آن، یعنی امیر عدل، استفاده شده است که همان معنی را دربردارند.

نویسنده‌گان بعضی از فرهنگ‌های قدیم و جدید فارسی و همچنین مصححان و شارحان برخی متون تاریخی و ادبی گذشته، درباره امیر داد و صورت‌های دیگر آن اطلاعاتی عرضه کرده‌اند یا معادله‌ای برای آن ذکر کرده‌اند. مطالعه مجموعه این اطلاعات نشان می‌دهد که نویسنده‌گان این آثار چندین وظیفه تقریباً متفاوت برای امیر داد می‌شناخته‌اند: انجوی شیرازی واژه دادک را در فرهنگ خویش آورده و دو معادل متفاوت برای آن ذکر کرده است: نخست دادبک و دوم لله و اتكه^۱ (انجوی شیرازی، ۱۳۵۱: ذیل «دادک»). شعوری در قرن دوازدهم در فرهنگ شعوری، که واژه‌نامه‌ای فارسی به ترکی است، امیر داد را همان میر یساول یا تشریفات تلقی کرده است که در دستگاه پادشاه، همه از اوامر او اطاعت می‌کنند و توضیح بیشتری در این‌باره نداده است (به نقل از دهخدا: ۱۴/۱۳۷۷: ذیل میر داد). صاحب فرهنگ رشیدی ذیل «دادک» آورده است: «یعنی میر داد که دیوان عدالت بدو مفوض باشد. مخفف دادبک و این لفظ مرکب از لفظ فارسی و ترکی است» (الحسینی، ۱۳۳۷: ذیل «دادک»). نظام‌الاطباء یک‌بار معادل رئیس عدیله و بار دیگر وزیر عدیله را برای امیر داد ذکر کرده است (۱۳۴۳: ذیل «دادبک» و «دادک») و گویا مقصودش از رئیس عدیله نیز همان وزیر عدیله یا سرپرست وزارت عدیله است. منصب امیر دادی به‌احتمال بسیار در عصر قاجار کاربرد نداشته و پیداست وی کوشش کرده است آن را با اصطلاحات دیوانی رایج در روزگار زندگی خود مطابقت دهد (درباره وزارت عدیله از جمله ر.ک: ورهرام، ۱۳۶۸: ۳۴۸-۳۴۹). قزوینی در حواشی لباب‌اللباب آشکارا امیر داد را همان رئیس یا قاضی‌القضات می‌داند (عوفی، ۱۳۳۵: ۵۸۷) و فروزانفر در حواشی معارف بهاء‌ولد وظیفه امیر داد را اجرای اوامر شاه در روز مظلالم تلقی کرده است (بهاء‌ولد، ۱۳۳۸: ۲۱۳). معین با توجه به آنچه در فرهنگ فارسی خویش آورده همچون فروزانفر معتقد است که امیر داد اجرای اوامر شاه را در روز مظلالم بر عهده دارد. به نظر می‌رسد که او اصطلاح "امیر حقوق" را معادلی برای "امیر داد" ذکر کرده است (معین، ۱۳۷۱: ذیل «امیر داد»). دهخدا همه توضیحات فرهنگ‌نویسان و نویسنده‌گان پیش‌از خود را درباره امیر داد، در لغتنامه منعکس کرده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۳؛ ذیل «امیر داد»؛ همو، ۷/۱۳۷۷: ذیل «دادبک» و «دادک»؛ همو، ۱۴/۱۳۷۷: ذیل «میرداد»)، اما نتیجه‌گیری و قضاؤت قطعی در این‌باره نکرده است. شفیعی‌کدکنی احتمال می‌دهد که میر داد همان صاحب‌المعونه در قرن چهارم بوده است (مولوی، ۱/۱۳۸۷: ۶۶۰). مطابق توضیحات میخائيل عواد در حواشی رسوم دارالخلافه

«صاحب معونت که عامل معونت یا والی معونت و یا ناظر معونت هم خوانده می‌شود و جمعش معاون است، بنابر آنچه حریری در مقامات گفته است کسی است که کارهای توده مردم را رسیدگی می‌کند. گویی یاور مظلوم است دربرابر ظالم» (صابی، ۱۳۴۶: ۱۳۰-۱۳۱). در این نوشته قصد داریم با بررسی این اصطلاح در متون تاریخی و ادبی، به این پرسش پاسخ دهیم که وظیفه امیر داد در دستگاههای حکومتی و تشکیلات اداری گذشته چه بوده است؟

الف. ساخت واژگانی امیر داد

امیر داد از دو جزء تشکیل شده است: امیر (مخفف: میر) + داد. معنی‌ها و تعریف‌هایی که در لغتنامه برای این دو جزء آمده عبارت است از:

امیر [عربی، اسم]: پادشاه؛ راعی؛ خلیفه؛ بالاترین درجه نظام و درجه پایین‌تر از فرمانروای کل (پادشاه)؛ فرمانده سپاه؛ کسی که از طرف پادشاه حکومت ولایتی یا شهری را دارد؛ سرور؛ رئیس؛ بزرگ قوم یا طایفه و از این معنی القابی همچون امیرالشعراء، امیرمؤمنان یا امیرالمؤمنین و امیرالحاج و جز اینها آمده است؛ عظیم؛ کنکاش‌کننده؛ همسایه؛ عساکشی کور؛ پیشکار خلیفه؛ شاهزاده؛ نژاده (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷/۳: ذیل امیر). داد [فارسی، اسم]: عدل و انصاف؛ خیر و صلاح؛ قسمت و تقدير؛ و داده و بهره؛ راست؛ تظلم (ر.ک: همان، ذیل داد).

امیر/امیر در ترکیب‌های متعددی بهمنزله جزء نخست به کار رفته است. نمونه‌های فراوانی از این ترکیبات را می‌توان در متون قدیم جست‌وجو کرد؛ نظیر: میرآب، میرآتش، میرآخور، میرآش، میربار، میرالجیوش، میرحج، میردیوان، میرسپاه، میرسلاخ، میرشب، میرشبگیر، میرشکار، میرعرض، میرغضب، میرقافله، میرکاروان، میرمجلس، میرمنزل، میرمیدان^۲ و... (از جمله ر.ک: پادشاه، ۱/۱۳۳۵: ذیل «امیر»؛ و ۶/۱۳۳۵: ذیل «میر»). در غالب موضع، این اصطلاحات برای نامیدن صاحبان مشاغل دولتی به کار رفته‌اند. امیر داد نیز پکی از همین اصطلاحات است.

امیر در جزء نخست ترکیب‌هایی که ذکر شد، در معنا و مفهومی نزدیک به رئیس، سرپرست، متصدی و بزرگ یک قوم، طایفه و صنف به کار رفته است. «داد» در ترکیب امیر داد، در مفهوم عدل و انصاف و نیز تظلم به کار رفته است.

در بعضی از متون، صورت‌های دیگری از اصطلاح امیر داد آمده است. این صورت‌ها عبارت‌اند از: دادبیک، دادبک و دادک، که از دو جزء داد + بیک / بک / ک تشکیل شده‌اند و همان معنای امیر داد را انتقال می‌دهند. جزء دوم این کلمات از زبان ترکی اخذ شده است. فرهنگ‌نویسان درباره «بیک» یا «بیگ» و «بک» یا «بگ» چند نظر گوناگون داده‌اند: اول: هر دو واژه مخفف «بیوک» [در معنی «بزرگ»] است و «بیک» یا «بیگ» و «بک» یا «بگ» نیز در زبان ترکی به معنی مهتر و بزرگ استعمال شده است (ر.ک: دهخدا، ۴/۱۳۷۷: ذیل «بیک»، «بیگ»، «بک» و «بگ»).

دوم: استعمال واژه «بیک» یا «بیگ» ناصواب است و این واژه تصحیفی است از واژه «بک»، و به عبارت دیگر، صورت صحیح همان «بک» یا «بگ» است (همان، ذیل «بیک»). سوم: «بک» یا «بگ» مخفف «بیک» یا «بیگ» است و هر دو مورد لقب گونه‌ای است که در برخی دوره‌ها در پایان اسم مردان می‌آمد بهجهت تعظیم و تکریم (همان، ذیل «بک»).

چهارم: بک یا بگ مخفف بیک یا بیگ است و با اینکه هر دو، واژه‌هایی مستقل هستند، اما در معنایی واحد استعمال شده‌اند و عبارت‌اند از عنوانی که به شاهزادگان، نجبا، امیران و سرداران داده می‌شد. به نوشته ناظم‌الاطباء «اخیراً در ممالک عثمانی چنین بود و پادشاه را خان و سردار بزرگ را بگ می‌گفته‌اند» اما در عصر وی، «بک» جزو القاب پست بهشمار می‌رفته است (ناظم‌الاطباء، ۱۳۴۳: ذیل بک). بنابراین، بیک یا بیگ و بک یا بگ در معنی امیر، شاهزاده، فرمانرو، رئیس، حاکم، والی و از این قبیل به کار رفته است (ر.ک: دهخدا، ۴/۱۳۷۷: ذیل «بیک» و «بیگ»؛ نیز ر.ک: کاشغری، ۱۳۷۵: ذیل «بک»؛ سامی، ۱۳۱۷: ذیل «بک»^۳).

درباره واژه «دادک» فرهنگ‌نویسان دو معنی را ذکر کرده‌اند: اول: لله یا اتكه یا پیر غلام قدیمی (انجوی شیرازی، همان؛ پادشاه، همان، ذیل «دادک»). دوم: «ک» مخفف «بک» یا «بیک» است و دادک همان دادبک یا دادبیک و معادل امیر داد است (انجوی شیرازی، همان؛ الحسینی، همان؛ پادشاه، همان)^۴.

ب. دوران رواج اصطلاح امیر داد

از وجود منصب امیر دادی در ایران پیش از اسلام نمی‌توان با یقین سخن گفت. از قرن هفتم قمری کتابی با عنوان حدائق السیر فی آداب الملوك در دست است. نویسنده کتاب، نظام‌الدین یحیی‌بن صاعden‌احمد، در بخشی از نوشته خویش حکایت کوتاهی آورده است که مطابق آن، منصب امیر دادی در روزگار شاپور رواج داشته است (صاعden‌احمد، نسخه

کتابخانه سپهسالار، شماره ۱۵۱۱: ۱۴۴). روش نیست مقصود نویسنده کدامیک از شاهان قدیم است که شاپور نام داشته‌اند. صورت دیگری از همین حکایت را جاحظ در *التاج* درباره شاپور ذوالاكتاف (حک: ۳۷۹-۳۰۹ م) ذکر کرده است (جاحظ، ۱۳۳۲ق: ۱۵). به‌احتمال قوی، *التاج* از منابع مورد استفاده نویسنده *حدائق السیر* بوده و بنابراین، اگر به قول نظام‌الدین یحیی اعتماد کنیم، منصبی نزدیک به امیر دادی، پیش‌از اسلام و در روزگار ساسانیان در ایران رواج داشته است. اما در این‌باره نمی‌توان با قطعیت اظهار نظر کرد.

به نظر می‌رسد امیر داد و برادرانهادهای آن همچون دادبک، دادک در متون فارسی بر جای‌مانده از قرن سوم و چهارم به‌کار نرفته‌اند. در دوران اسلامی، نخستین جایی که امیر داد یا برابرهای دیگر آن را می‌بینیم، آثار چند تن از ادب و عرفای مشهور نیمة دوم قرن پنجم و ششم است. سنایی (۱۳۸۸: ۸۹۳)، سوزنی (۱۳۴۴: ۶۱)، انوری (۶۹۷: ۲/۱۳۴۴) و خاقانی (۱۳۸۲: ۶۳۰) از جمله کسانی هستند که این اصطلاح را به‌کار برده‌اند. کاربرد این اصطلاح در آثار قرن پنجم و ششم نشان می‌دهد که در دستگاه‌های حکومتی آن عصر چنین منصبی وجود داشته است. محتوای غزل سنایی که اصطلاح امیر داد در آن به‌کار رفته است، حاکی است که به‌احتمال قوی این غزل مربوط به دوران پیش‌از تحول فکری اوست. با توجه به اینکه سنایی بخش زیادی از عمر خود را در غزنه سپری کرده است، اما در متون تاریخی مهم عصر غزنویان نظریه تاریخ بیهقی، تاریخ گردیزی، تاریخ یمینی و تاریخ بیهق به‌کار نرفته است.

قطعه شعری که انوری از زبان پسران میر داد روزگار خویش سروده است، حاکی است که منصب امیر دادی در عصر حکومت سلاجقه (۴۲۹-۵۹۰ق) مرسوم بود. به‌علاوه، شواهد سپیار دیگری نیز در دست است که از رواج این اصطلاح در روزگار حکومت سلاجقه بزرگ حکایت می‌کند (از جمله ابن‌اثیر، ۱۳۷۱/۲۳؛ جوینی، ۲۴۳: ۲۳؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱/۱۳۸۱، ۸۲؛ ابن‌خلدون، ۴/۱۳۶۳: ۴۷-۴۸). این اصطلاح در آثار تعدادی از نویسندهان و شاعران قرن هفتم نیز به‌کار رفته است. عطار (از جمله: ۱۳۸۶، ابیات ۳۸۴۸-۳۸۵۱)، بهاء ولد (۱۳۳۸: ۱)، مولوی (از جمله: ۱۳۶۳/۳: ۱۰۵، ۲۹۰ و...)، نظام‌الدین یحیی (صادق‌الحمد: همان)، منهاج سراج (۱۳۶۳: ۴۰-۴۲)، عوفی (۱۳۳۵: ۱۰۲-۱۰۳) و افضل‌الدین کرمانی (۱۳۲۶: ۴۹، ۳۶-۳۷) از این دسته‌اند. با توجه به اینکه بهاء ولد، مولوی

و نظام‌الدین یحیی، بخشی از حیات فکری و هنری خویش را در سرزمین‌های تحت سلطهٔ سلاجقهٔ روم (۴۷۰-۷۰۷ ق) سپری کرده‌اند، می‌توان استنباط کرد که منصب امیر دادی، در دستگاه سلاجقهٔ روم از مناصب مهم دیوانی به‌شمار می‌رفته است. نوشتهٔ افضل‌الدین کرمانی نیز نشان می‌دهد این اصطلاح در زمان حکومت سلجوقیان کرمان (۴۳۳-۵۷۹ ق) رایج بوده است. از این‌رو، می‌توان یقین یافت که «امیر دادی» در عصر سلجوقیان از مناصب دیوانی محسوب می‌شده است. کاربرد این اصطلاح در دیوان سوزنی، با توجه به اینکه او هم‌عصر برخی شاهان آل افراسیاب (حدود ۳۲۰-۵۶۰ ق) و خوارزمشاهیان (۴۹۱-۶۱۶ ق) بوده است، ذهن را به این سو می‌برد که شاید شغل امیر دادی در دستگاه این پادشاهان برقرار بوده است، اما مرجع دیگری برای تأیید این گمان نیافتنیم.

می‌دانیم که در عصر مغول دیوان مظالم همچنان دایر بوده است (ر.ک: شریک امین، ۱۳۵۷: ۱۴۸) و گویا منصب امیر دادی در این عصر نیز از مناصب مرسوم بوده است (با توجه به تنوی، ۱۳۸۲: ۶؛ ۴۲۲۵). همچنین بنابر تاریخنامهٔ هرات این منصب در دستگاه حکومتی آل کرت (حک: ۶۴۳-۷۸۳ ق) در هرات اوایل قرن هشتم برقرار بوده است (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۷۷۰). اشاره دیگری حاکی از رواج این سمت در هرات اوخر قرن هشتم است (ر.ک: سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۸۲). نویسندهٔ تذكرة‌الملوک، که در اثر خود، تشکیلات اداری و درباری دوران صفوی را شرح می‌دهد، از امیر داد و مترادف‌های آن ذکری به میان نیاورده است، اما وجود پسوند «دادبیک» در نام مقرب‌الخاقان‌الله دادبیک، که به تصریح نویسنده به سمت مهرداری همایونی منصوب شده است (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۲۵)، ذهن را به این سو متمایل می‌کند که احتمالاً در روزگاری نه چندان دور از زمان تألیف کتاب، یا حتی در دستگاه‌های حکومتی همان عصر، این شغل به نوعی رایج بوده است و اکنون از کم و کیف آن بی‌اطلاعیم، و از این‌رو، لقب «دادبیک» در نام شخص مذکور همچنان برجای مانده است. بر نگارنده روش نشد که در فاصلهٔ عصر صفوی تا پایان سلطنت قاجار این منصب در ایران برجای بوده است یا نه.

از رواج سمت امیر دادی در ایران قرن هشتم به بعد، به اطلاعات دقیقی دست نیافتنیم، اما به استناد شواهد موجود، این شغل در قرن ششم و پس از آن تا اوایل قرن یازدهم در دربارهای هند متداول بوده است. از جمله، بنابر قول مؤلف تاریخ فرشته، حاکم مولتان در اواخر قرن ششم امیر داد حسن بوده است (فرشته، ۱۳۸۷: ۲۱۱-۲۱۲). او همچنین از

امیرعلی اسماعیل بهمنزله امیر داد دهلی در اوان سده هفتم هجری نام برد است (همان: ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴). اشاره نویسنده طبقات ناصری مبین این است که منصب امیر دادی یکی از مناصب درباری حکومت غوریان هند در قرن هفتم بوده است (سراج، ۱۳۶۳: ۴۰-۴۲؛ نیز ر.ک: سرهنگی، ۱۳۸۲/۱: ۷۳). چنان‌که تصريح ابن‌بطوطه (متوفی ۷۷۹ ق)، نیز نشان می‌دهد سمت امیر دادی در قرن هشتم در تشکیلات اداری هند معمول بوده است (۱۳۷۶/۲: ۱۴۹). بدائی نیز در حدود اوآخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم^۵ در منصب از امیر عدل روزگار خودش نام برد است (۱۳۸۰: ۱۵۳).

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که امیر داد در قرن ششم و هفتم در تشکیلات درباری سلجوقیان فارس، روم و کرمان، از قرن ششم تا اوایل یازدهم در دربار سلاطین هند و از جمله سلسله غوریان هند، و نیز در قرن هشتم در دستگاه حکومتی آل کرت در هرات، یکی از مشاغل مهم حکومتی محسوب می‌شده است. شاید این شغل در دوره‌های دیگر و نیز تشکیلات حکومتی دیگر نیز دایر بوده، اما اکنون در این زمینه اطلاعاتی در اختیار نداریم.

ج. وظایف امیر داد و جایگاه او در تشکیلات حکومتی قدیم

در هیچ‌یک از منابع مورد استفاده مطلبی نیافتیم که وظیفه امیر داد را بدقت تشریح کند، اما با توجه به بعضی منابع می‌توان بخشی از وظایف صاحب این عنوان را حدس زد. ممکن است همه حدها و استنباطه‌های ما صحیح نباشد، اما در حال حاضر، با توجه به تعداد منابع اندکی که این اصطلاح در آنها به کار رفته است، عرضه اطلاعات بیشتر امکان‌پذیر نیست. در ادامه، کوشش خواهیم کرد با توجه به شواهد موجود، به‌طور مشخص، به دو پرسش پاسخ بدهیم:

نخست اینکه امیر داد در زیرمجموعه کدام دستگاه یا دیوان خدمت می‌کرده است؟

دوم اینکه امیر داد چه وظایفی بر عهده داشته است؟

اغلب شواهدی که نگارنده یافته است، به دستگاه یا دیوانی که امیر داد در زیرمجموعه آن خدمت می‌کرد اشاره نکرده‌اند. تنها سه نمونه از این شواهد حاوی اطلاعاتی در این زمینه‌اند. یکی از این متن‌ها بیتی است از خاقانی و دو متن دیگر عبارت‌اند از طبقات ناصری نوشته‌منهاج سراج و سفرنامه ابن‌بطوطه که هر دو در قلمرو حکومتی سرزمین هند و درواقع حوزه‌ای خارج از قلمرو جغرافیایی ایران نوشته شده‌اند. نوشته منهاج سراج نشان

می‌دهد که امیر داد در مجلس یا دیوان مظالم حضور داشته است. سراج ذیل شرح حال ملک سیف‌الدین ارکلی دادبک مطالبی آورده است که نشان می‌دهد امیر داد در مجلس یا دیوان مظالم در کنار سلطان حضور می‌یافته است:

ملک سیف‌الدین ارکلی دادبک ایبک شمسی عجمی... ملک عادل با سیاست و کیاست و فراست به همه انواع جلاعت و صرامت موصوف و معروف... بر جاده امانت و عدل راسخ و موافق، مدت هزار سال باشد تا مسند ظلم و عدل‌گسترش به شکوه او تزیین یافته است. در جمله اوقات طریق عدل و انصاف مسلوک داشته است و منقاد احکام شریعت بوده، بر آنچه حکم شرع است، حرفی نیفزود. کاتب این طبقات منهاج سراج عصمه‌الله، دو کرت قریب هشت سال، به حکم فرمان عاطف سلطان سلاطین ناصرالدین و الدین خلدالله سلطانه هم‌بالشت آن ملک عادل است، در مظالم حضرت اعلیٰ دهلی ساعله‌الله- حرکات و سکنات و اشارات او موافق دین و سنت مشاهده افتاده است و به شکوه و سیاست و فر معدلت او زمرة متمردان اطراف حضرت و طبقه مفسدان و سراق جمله دست تعدی در آستین ترک و سکون کشیده‌اند... (۱۳۶۳: ۴۰-۴۲).

به نظر می‌رسد اشاره خاقانی به «میر داد مجلس» را نیز بتوان شاهدی برای ارتباط امیر داد با مجلس مظالم به شمار آورده:

خواجه جان گو مسلسل باش چون راهب که ما میر داد مجلس از زنار و ساغر ساختیم
(۱۳۸۲: ۶۳۰)

بنابراین دو شاهد، منصب امیر دادی با دستگاه مظالم ارتباط داشته است. ابن‌بطوطه از مجلس مظالم سخنی به میان نمی‌آورد. او درباره امیر داد می‌نویسد: «امیر داد از امراء بزرگ است که در محکمة قاضی نشسته به شکایاتی که از امراء و بزرگان می‌رسد رسیدگی می‌کند» (۱۳۷۶: ۲/۱۴۹). به تصریح ابن‌بطوطه، سلطان هند، ضیاء‌الدین نامی را به سمت امیر دادی، و ابن‌بطوطه را در جایگاه قاضی دهلی منصوب کرده است. این درحالی است که کمال‌الدین غزنوی قاضی القضاة است (همان: ۱۵۳).

از نوشتۀ او سه نکته استنباط می‌شود: نخست اینکه امیر داد در محکمة قاضی حضور می‌یافته است؛ دوم اینکه امیر داد مقامی غیر از قاضی بوده است؛ و سوم اینکه وظیفه امیر داد، به‌طور خاص، رسیدگی به شکایات مربوط به امراء و بزرگان بوده است. از نکته سوم، می‌توان دو برداشت متفاوت کرد: نخست اینکه بزرگان و امرا شکایات خود را نزد امیر داد می‌برندند. دوم اینکه رعایا و زیردستان، اگر شکایتی از بزرگان و امرا داشتند، به امیر داد رجوع می‌کردند.

ممکن است هر دو برداشت صحیح باشد. اما اینکه بزرگان و امرا، که خود صاحبان قدرت‌اند، قاضی ویژه‌ای داشته باشند و در امور خود شکایت به او بزنند، کمی دور از ذهن است. توجه به وظایف اول، دوم و چهارمی که ماوردی برای صاحب مظالم ذکر کرده است (ر.ک: ماوردی، همان: ۱۲۹-۱۳۳) و اینکه صاحب این شغل را مرجعی برای شکایت فروستان جامعه از فرادستان عنوان می‌کند، درخور تأمل است و ذهن را به این سو می‌برد که اگر امیر داد، دست کم در برخی دوره‌ها، همان صاحب مظالم بوده، سخن این بطوره نیز حاکی است که یکی از وظایف مهم این شغل پرداختن به شکایت مردم از بزرگان و امرا بوده است.

بنابر نوشته ماوردی در *احکام‌السلطانیه*، ممکن بود قلمرو مسئولیت صاحب مظالم همه انواع مظالم را دربرنگیرد و «صرفًا اجرای احکام یا امضا و قطعیت‌بخشیدن به مواردی باشد که قاضیان در انجامش ناتوانند» (ماوردی، ۱۴۱۶: ۱۲۵). ماوردی این مطلب را با توجه به فرن چهارم و پنجم نوشته است. نگارنده، بنابر نوشته منهاج سراج و بیت خاقانی، حدس می‌زند که جایگاه اصلی امیر داد، در دوره رواج این شغل، همان دیوان یا مجلس مظالم بوده است و حضور در دستگاه قضا به‌منظور رسیدگی به شکایات مربوط به امرا و بزرگان، در برخی دوره‌ها یا در موقعیت‌های خاص، و ازجمله در هندوستان قرن هشتم و در روزگاری که این بطوره آنجا حضور داشته است، برای امیر داد تعریف شده بود. به عبارت دیگر، ظاهراً حوزه اختیارات امیر داد در برخی دوره‌ها یا در برخی نواحی، با توجه به تشخیص سلطان، به صورتی محدودتر تعریف می‌شد.

مظالم «در اصطلاح دیوانی یعنی رسیدگی به شکایات مردم یا رسیدگی به ظلم‌هایی که به مردم می‌شود و مجلس مظالم مجلسی بوده که به شکایات رسیدگی می‌کرده‌اند» (انوری، ۲۵۳۵: ۲۰۳). هرچند از برپایی مجلس مظالم در ایران پیش از اسلام اطمینان داریم، روشن نیست که آیا دیوان مظالم یا عنوانی نزدیک به آن در دستگاه‌های حکومتی ایران پیش از اسلام دایر بوده است یا خیر. با توجه به اینکه «در زمان بنی امیه (۱۳۲-۴۱ ق) و پس از آن بنی عباس (۱۳۲-۶۵۶ ق)، اعراب دستگاه حکومتی و دیوانی نسبتاً بزرگی به وجود آوردند و این دستگاه درحقیقت مقتبس از دستگاه اداری ساسانی بود» (انوری، ۲۵۳۵: ۶)، وجود دیوان مظالم در ایران پیش از اسلام بعید نمی‌نماید. در مورد حکومت‌های اسلامی برخی گفته‌اند نخستین کسی که به کار مظالم پرداخت علی(ع) بود، اما ایشان روز معینی را برای این کار تعیین نکرده بود و هرگاه کسی به دادخواهی می‌آمد رسیدگی می‌کرد و در عصر

بنی‌امیه، روز معینی به منظور دادخواهی اختصاص داده شد (ماوردي، ۱۴۱۶: ۱۲۶؛ نیز ر.ک: حبیبی، ۱۳۸۰: ۵۴۴). عمر بن عبدالعزیز خود شکایات را می‌شنید و بدون رجوع به قاضی به آنها رسیدگی می‌کرد (مدرسى طباطبایی، ۱۳۶۶: ۹۹). در مورد عبدالملک مروان نیز گفته‌اند او شکایات را بررسی می‌کرد و سپس به قاضی خود دستور رسیدگی می‌داد (ماوردي، ۱۴۱۶: ۱۲۶). در دوره خلافت عباسیان هم رسم برپاداشتن مظالم مرسوم بود. گفته‌اند مهتدی (۲۵۵-۲۵۶ ق) آخرین خلیفه عباسی بود که شخصاً به مظالم رسیدگی می‌کرد و پس از او نائیبان خلیفه این کار را بر عهده داشتند (مدرسى طباطبایی، همان: ۹۹). اما نظام‌الاطبا می‌نویسد تا زمان مقتدر (متوفی ۳۲۰ ق) خود خلیفه به این امر رسیدگی می‌کرد (نظام‌الاطبا، ۱۳۴۳: ذیل دیوان مظالم). چنان‌که پیداست، مجلس مظالم در ایران پیش‌از اسلام و نیز از آغازین عهدهای اسلامی برپا بوده است، اما دقیقاً روش نیست سازمان یا دستگاهی با عنوان «دیوان مظالم» از چه وقت در دستگاه‌های حکومتی سرزمین‌های مسلمان برقرار بوده است. در مجتمع‌الانساب آمده است که دیوان مظالم در روزگار هادی خلیفه (متوفی ۱۷۰ ق) برپا بود (شبانکارهای، ۱/۱۳۷۶: ۳۵۷). به هر روی، در سرزمین‌های اسلامی، به تدریج دیوانی با عنوان دیوان مظالم به تشکیلات حکومتی افزوده شد که گاه زیر نظر قاضی‌القضات و گاه افرادی دیگر اداره می‌شد^۶ (مدرسى طباطبایی، همان: ۱۰۳-۱۰۴). از تاریخ بیهقی بر می‌آید که متصدی مجلس مظالم مسئولیت حکم صادرکردن و تصمیم‌گیری در باب شکایات را بر عهده داشته است و دیگر دیوان‌ها ملزم به اجرا کردن آن بوده‌اند (بیهقی، ۱/۱۳۸۸: ۶۹۷). با توجه به مطالبی که گفته شد، به نظر می‌رسد در برخی اعصار، وظایف مربوط به مظالم بر عهده امیر داد بوده است.

قاضی غیر از امیر داد و سمت آن دو با یکدیگر تفاوت داشته است. ماوردي درباره این تفاوت‌ها به تفصیل سخن گفته است (ماوردي، ۱۴۱۶: ۱۳۴-۱۳۵). مجموعه این تفاوت‌ها حاکی از آن است که حوزه اختیارات صاحب دیوان مظالم گسترده‌تر از قاضی است:

قاضی در چهارچوب ضوابط باب قضا از فقه اسلامی عمل می‌کرد و ناچار مقید و ملزم به رعایت قواعد و قوانین آن باب بود که برای ثبوت دعاوی و حل و فصل مخاصمات احکام و شرایط خاص داشت و امکان استفاده از خشونت و ارعاب و سایر وسائل جسمانی و روانی که در کشف حقیقت سودمند توانست بود وجود نداشت (مدرسى طباطبایی، ۱۳۶۶: ۱۰۵).

درواقع، قاضی صرفاً به دادرسی شرعی می‌برداخت و حدود اختیارات او برای کشف حقیقت امور مبتنی بر دانش فقهی و نیز نوعی تیزهوشی و تدبیر و تجربه بود. امکان حق و ناحق‌شدن در حوزه‌های فراتر از اختیار قاضی فراوان بود (همان)، اما مجلس یا دیوان مظالم مجاز به دادرسی مدنی و عرفی نیز بود. صاحب مظالم اجازه بررسی شرایط، شواهد و استفساراتی را داشت که قاضی شرعاً مجاز به انجام آنها نبود. بنیاد کار او بر «قدرت و هیبت والی ظالم و رعب و هراس سیاست و یاسای او بود». درنتیجه، حوزه اختیارات دیوان مظالم بسی گسترده‌تر از دیوان قضا و در مقام عمل کارآمدتر از آن بود (همان). البته حیطة وظایف این دو بخش مسلمان در طول تاریخ تغییراتی کرده است که باید در مجال دیگر به آن پرداخت. مولوی در مثنوی حکایتی آورده که امیر داد یکی از شخصیت‌های آن است. در این حکایت، امیر داد در کنار وزیر و حاجب، جزو ارکان مهم دستگاه پادشاه است و با توجه به آن، می‌توان استنباط کرد که در برخی حوزه‌های حکمرانی قرن هفتم، امیر دادی یکی از مشاغل مهم دیوانی محسوب می‌شده است:

شاه روزی جانب دیوان شتافت	چمله ارکان را در آن دیوان بیافت
گوهري بيرون کشيد او مستنير	پس نهادش زود در کف وزير
گفت چونست و چه ارزد اين گهر	گفت به ارزد ز صد خروار زر...
ساعتيسانان کرد مشغول سخن	از قضيه تازه و راز کهن
بعد از آن دادش به دست حاجبي	که چه ارزد اين به پيش طالبي
گفت ارزد اين به نيمه مملكت	کش نگهدارا خدا از مهلكت
گفت بشکن گفت اي خورشيد تيغ	بس دريغ است اين شکستن را دريغ...
بعد يك ساعت به دست مير داد	دز را آن امتحان کن بازداد
	(مولوی، ۵/۱۳۷۵: ۲۵۸)

بیشتر شواهدی که از اصطلاح امیر داد در دست است، بر اهمیت صفت دادگری برای صاحب این منصب دلالت دارد. از این‌میان، بعضی از شواهد به غیر از عدالت امیر داد به مطلب دیگری اشاره نمی‌کنند و اطلاعات دقیقی را درباره وظایف او عرضه نمی‌دارند. از جمله در قطعه شعری که انوری از زبان پسران امیر داد سروده است، تنها به اتصاف وی به صفت عدالت اشاره شده است:

گيتى به سر سنان گشاديم	پس از سر تازيانه داديم
ملک همه خسروان گرفتيم	سد همه دشمنان گشاديم
بنیاد جهان اگر کهن بود	از عدل جهان نو نهاديم

بس آتش و آب و خاک و بادیم
ما لاجرم از زمانه شادیم
امروز به تازگی فتادیم
شایسته تخت و تاج زادیم
از ماست و ما از آن نژادیم
جایی که دو دم بایستادیم
شکر است که عادلیم و رادیم
کاخر پسران میر دادیم
(انوری، ۶۹۷: ۲/۱۳۴۰)

قایم به وجود ماست گیتی
شادند به عدل ما جهانی
تا ظن نبوی که ما به شاهی
کز مادر خویش روز اول
سنجر که جهان سراسر او داشت
مسمار سه ملک برکشیدیم
گر عادل و راد بود سنجر
بیداد و ستم نیاید از ما

مولوی نیز در بیتی از یک غزل به دادگری امیر داد اشاره دارد:
ما داد طرب دهیم تا ما در عشق امیر داد باشیم
(مولوی، ۲۶۵: ۲/۱۳۶۳)

سنایی در ضمن غزلی، مخاطب را به «کم آزاری و بدی نجستن» توصیه می‌کند و برای متنبه کردن او، گوشزد می‌کند که امیر داد آنچا حضور دارد:
کم کن این آزار و این بدھا مجوى میر داد اینجاست خاموش ای پسر
(سنایی، ۸۹۳: ۱۳۸۸)

سوزنی در بیتی از یک قصیده، ستم را به انسانی تشبيه کرده که دادبک دست او را بند کرده است:

پاک ز تزویر و زرق، دور ز تلبیس و فند
دوره ز تن برکند شهپر بازوی بند
(سوزنی، ۶۱: ۱۳۴۴)

در ره آزادگی است قول وی و فعل او
دادبک از رای او دست ستم بند کرد

از ابیات سنایی و سوزنی می‌توان نتیجه گرفت که امیر داد وظیفه داشته با جور و ستم مقابله کند.

عطار در بیتی از مصیبت‌نامه اصطلاح «امیر داد» را به کار برده است. این بیت در ضمن آن حکایتی آمده است که میرزاوهای خوبی روی در دبیرستان شهر تحصیل می‌کند و یکی از شاگردان آن دبیرستان کفشگرزادهای درویش است. روزی امیر داد به مکتب می‌رود و هنگامی که کفشگرزاده و میرزاوه را کنار یکدیگر می‌بیند، به استاد اعتراض می‌کند:

رفت یک روزی به مکتب میر داد
کودکی را دید پیش میرزاوه
گفت آن کشفرگر، مقصود چیست?
او به هم با میرزاوه چون فتاد
طبع او گیرد، دهد همت ز دست
(عطار، ۱۳۸۶، ابیات ۳۸۴۸-۳۸۵۱)

استاد بهنچار مانع از آمدن کفشهگرزاده به مکتب می‌شود. باقی حکایت ارتباطی با موضوع گفتار ما ندارد، اما بررسی همین بخش از حکایت می‌تواند در شناختن یکی از وظایف امیر داد راه‌گشا باشد: امیر داد اجازه داشت به مکان‌های عمومی سرکشی کند و از آنچه بهزعم خود عدالت تلقی نمی‌کند، ممانعت به عمل آورد.

بیت ذکر شده از سنایی این مطلب را به ذهن متبار می کند که ستمرسیده می توانست نزد امیر داد از ستمگر شکایت کند. گویی سنایی در ضمن اینکه مخاطب را به خاموشی فرامی خواند، او را تهدید می کند که میر داد اینجاست و در صورت ادامه «این آزار و این بدھا»، به او شکایت خواهد برد. تمثیلی که مولوی در متنی ذکر کرده است نیز نشان می دهد که

همچنانک آن شخص از نقصان کشت
رقطه سوی صاحب خرم نبشت
رقطه اش بر دند پیش میر داد
خواند آن رقطه، جوابی و نداد
(مولوی، ۱۳۷۵: ۴/۳۸۸)

مطلوب پیش گفته نشان می دهد که اقشار گوناگون مردم اجازه داشتند در مورد ظلمی که به آنها شده است نزد امیر داد شکایت کنند و امیر داد وظیفه داشته به این شکایات رسیدگی کند. بهویژه، یکی از وظایف مهم امیر داد رسیدگی به تظلم فروستان جامعه دربرابر فرادستان بوده است. از این‌رو، حدسی که شفیعی کدکنی درباره اصطلاح امیر داد زده است بیشتر تقویت می‌شود. همان‌طور که نوشتیم، او احتمال داده است که میان دو اصطلاح امیر داد و صاحب‌المعونه یا والی‌الجنایات در دارالخلافة بغداد ارتباطی وجود دارد (شمس تبریزی، ۱/۱۳۸۷: ۶۶) و صاحب‌المعونه کسی بوده که به کارهای توده مردم رسیدگی می‌کرده است و گویا یاور مظلوم دربرابر ظالم بوده است (صابی، ۱۳۴۶: ۱۳۰-۱۳۱). اما با توجه به حکایتی که عطار درباره میرزاده و کفشه‌گرزاده ذکر کرده است می‌توان احتمال داد که او اجازه داشته است که به‌هنگام مشاهده بـ «عدلت» دـ «حق»، اقـ «شـ»، گـ «نـاـگـونـ»، مـ «دـ»، دـ «عـ»، دـ «شـ».

در جای دیگر، مولوی از وظیفه امیر داد در تقسیم کردن و بخش کردن سخن گفته است؛ هرچند روش نیست «آنچه» امیر داد به جمع داده است، جنبه عینی و بیرونی دارد؛ یعنی مثلاً چیزی را میان جمع تقسیم کرده است، یا اینکه جنبه دادرسی و رسیدگی به شکایات حجم مود نظر است:

دی بدادی آنچه دادی جمع را ای میر داد
بخش امروزینه کو ای هر دمی بخشندۀ تر؟
(همان؛ ۲۹۶)

بررسی چند بیت دیگر از مولوی نشان می‌دهد که امیر داد وظیفه مجازات‌کردن ظالمان را نیز بر عهده داشته است:

گر غمی آید گلوی او بگیر داد از او بستان امیر داد باش

(مولوی ۱۳۶۳: ۳)

میر داد قهر چون ماری فروکوبد سرش

آنکه گوید در دو کونش همسری را یافته

(همان: ۲۹۰)

مولوی در بیت دیگری آتش را به میر داد تشبیه کرده و وجه شباهت آن دو را «پیچان» بودن ذکر کرده است و امیر داد را با هیئتی غضب‌آلود و خشنمانک معرفی می‌کند: ای میر داد آش، پیچان چنین چوایی؟ گفتا ز برق رویش دل بی‌قرار دارم (همان/ ۴: ۳۹)

با توجه به بیتی از خاقانی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که میر داد در مجلسی که برای رسیدگی به جرایم ترتیب می‌دادند حاضر می‌شد و همچنین می‌توانست مجرم را در سلسله و زنجیر بکشد.

خواجہ جان گو مسلسل باش چون راهب که ما

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۳۰)

آنچه منهاج سراج درباره ارتباط امیر داد با تأدیب «متمردان» و «مفاسدان» و «سراق» نوشته است (سراج، ۱۳۶۳: ۴۰-۴۲) نیز نشان می‌دهد گویا دیوان مظالم و در رأس آن امیر داد متصدی برقراری امنیت در شهرها و تأدیب اوباش و جنایت‌کاران هم بوده‌اند. به علاوه، ماوردی نیز تصریح می‌کند که صاحب مظالم در برخورد با ستمگران اجازه داشته است از کیفر و تأدیب بهره ببرد و آنان را به مسیر صلاح و درستی هدایت کند و از این موضوع همچون یکی از فرقه‌های وظایف صاحب مظالم و قاضی باد می‌کند (ماوردی، ۱۴۱۶: ۱۳۵-۱۳۴).

از بررسی شواهد گفته شده این نتایج به دست می‌آید:

امیر داد در دیوان مظالم خدمت می‌کرد و سرپرست این دیوان بود.

امیر داد در مجلس مظالم برخی سلاطین حضور می‌یافت و مسئولیت برگزاری این مجلس و اجرای فرمان سلطان را بر عهده داشت. او اجازه داشت مجرم را در سلسله و زنجیر بکشد.

حوزه اختیارات امیر داد در برخی از عصرها، بنابر نظر و رأی سلطان، محدودتر از دیوان مظالم بود. مثلاً در هندوستان قرن هشتم، امیر داد در دستگاه قضا و بهمنظور رسیدگی به شکایات مربوط به امرا و بزرگان خدمت می‌کرد.

امیر داد وظیفه داشت با جور و ستم مقابله کند.

امیر داد اجازه داشت به مکان‌های عمومی سرکشی کند و مانع بی‌عدالتی شود.

ستم‌دیده قادر بود نزد امیر داد از ستمرسیده شکایت کند.

ستم‌دیده می‌توانست شکایت خویش را بر رقعاًی بنویسد و آن را بر امیر داد عرضه کند.

امیر داد وظیفه مجازات‌کردن و تأدیب متمرّدان، مفسدان، سارقان، اوباش و جنایت‌کاران را بر عهده داشت.

امیر داد متصدی برقراری امنیت در شهرها بود.

د. تفویض سمت امیر دادی و ارتباط این شغل با مشاغل دیگر

چنان‌که از نوشته عوفی در لباب‌اللباب و افضل‌الدین کرمانی در تاریخ افضل برمی‌آید، هر ناحیه یا شهر ممکن بود امیر داد جدگانه‌ای داشته باشد:

«چون [ملک شمس‌الدین] این رباعی [را از مجدالملک علی بن احمد الجامجی] استماع کرد، او را اطلاق فرمود و تشریف داد و مدتی در خدمت او بماند، آخرالامر امیر دادی بدائون او را دادند» (عوفی، ۱۳۳۵: ۱۰۲-۱۰۳).

«چون منصب اتابکی به مؤیدالدین [اریحان] دادند، لابد شحنگی دارالملک بررسیر و دادبکی با قطب‌الدین [محمد بن اتابک بزقش] می‌بایست داد؛ چه اهلیت تقدم و پیشوایی داشت و طول عهد نیکوکاری پدر او در دل مردم کرمان، نهال مهر دولت ایشان گشته بود» (کرمانی، ۱۳۲۶: ۳۶).

بنابر نوشته سراج، سلطان، مستند امیر دادی یا دادبکی را برای امیر داد می‌فرستاد، و نیز اقطاعاتی به وی می‌بخشید:

«در شهور سنّة اربعين و ستمائّه امیر داد حضرت اعلیٰ شهر دهلی شد. اقطاع امیر داد و مستند بدو رسید. بعد از چندگاه چون تخت به سلطان‌السلاطین ناصرالدّنیا و الدّین رسید، اقطاع بلول و کامه با مستند دادبکی بدو مفوض فرمود و بعد از مدتی ولايت برن یافت» (ابن‌بطوطه نیز می‌نویسد: ۱۳۶۳: ۴۱).

سلطان حقوق سالانه به مبلغ پنجاه هزار دینار برای او [امیر داد= ضباء الدین] مقرر کرد و تیولی در اختیار او گذاشت که همان مقدار درآمد داشت و پنجاه هزار دینار هم دستی به او دادند با یک جامهٔ حریر زربفت که «صورت شیر» نامیده می‌شود، بر پشت و سینه این جامهٔ صورت شیر نقش شده و در داخل آن قیمت طلاتی را که در آن به کار رفته بود بافته بودند. سلطان یک اسب درجهٔ اول هم به او بخشید (۱۴۹: ۲/۱۳۷۶).

امیر داد ممکن بود به غیر از امیر دادی منصب‌های دیگری نیز داشته باشد؛ برای نمونه، ممکن بود از جانب سلطان، حاکم یک ناحیه شود؛ چنان‌که امیر داد حبشی از جانب سلطان برکیارق حاکم خراسان بود (دهخدا: ۷/۱۳۷۷ ذیل «دادبک»). در تاریخ جهانگشا نیز آمده است که امیر داد حبشی، رئیس مظفر را به نیابت از خود به امارت دامغان نشانده بود (۲۰۷-۱۹۵: ۳/۱۳۷۸). نویسندهٔ مسامره‌الا خبار نیز در بخشی از کتاب خویش آورده است که سلطان عزالدین هنگامی که از قونیه عزم خدمت پادشاه هولاکو کرد، «صاحب فخرالدین علی را از منزلت امیر دادی به نیابت سلطنت مقرر کرد و حل و عقد امور ممالک بدو تفویض فرمود...» (آقسرایی، ۱۹۴۳: ۶۰-۶۱). بیتی از معزی نشان می‌دهد که امیر داد ممکن بود به امیری لشکر نیز منصوب شود. معزی در قصیده‌ای که در مدح معین‌الدین امیر داد سروده است (معزی، ۱۶۶-۱۶۷: ۱۳۱۸)، از لشکر امیر داد سخن گفته است:

سپهداری که اندر لشکر خویش هزاران گرد چون کشواه دارد

و جنگاوری‌های او را در میدان نبرد ستوده است:

به زماندر ز سهم هیبت خویش همه فولاد دشمن لاد دارد

به نظر می‌رسد در بعضی از اعصار، میان دو شغل دادبکی و شحنگی قرابتی بوده است؛ چنان‌که ممکن بود هر دو مسئولیت به یک شخص مفوض شود؛ برای نمونه، در تاریخ افضل آمده است که شحنگی و دادبکی بردسیر را به قطب‌الدین [محمد بن اتابک بزقش] داده‌اند (کرمانی، همان). شفیعی کدکنی در تعلیقات غزلیات شمس حدس زده است میر داد عنوانی بوده که بعدها بر صاحب‌المعونه اطلاق می‌شده است (مولوی، ۱/۱۳۸۷: ۶۶۰). در رسوم دارالخلافه ضمن حکایتی از «نازوک» نامی سخن رفته است که هم شحنگی شهر به دست او بوده و هم صاحب‌المعونه بوده است (صابی، ۱۳۸۳: ۹؛ صابی، ۱۳۴۶: ۸). ارتباطی که در این کتاب نیز میان منصب شحنگی و ریاست معونت برقرار شده است، درخور توجه است و

حدسی را که استاد زده است بیشتر تقویت می‌کند. از حکایتی که صابی نوشته است بر می‌آید موکب بزرگی نازوک را همراهی می‌کرده‌اند.

نتیجه

امیر داد، دادبیک، دادک و امیر عدل، شکل‌های گوناگون یکی از اصطلاحات دیوانی رایج در تشکیلات اداری و حکومتی قدیم ایران و برخی سرزینهای اسلامی هم‌جوار آن بوده است. نویسنده‌گان فرهنگ‌های فارسی و نیز شارحان و مصححان چندین وظیفه تقریباً متفاوت را برای صاحب منصب امیر دادی بر شمرده‌اند. با توجه به نوشتۀ نویسنده حدائق‌السیر فی آداب الملوك در قرن هفتم، این شغل در ایران پیش از اسلام نیز رواج داشته است، اما سند دیگری به دست نیاوردیم که قول نویسنده این کتاب را تقویت کند. شواهد موجود نشان می‌دهند که در دوران اسلامی، منصب امیر دادی، به‌طور خاص، در عصر سلاجقه بزرگ، کرمان و روم و نیز در حکومت غوریان در هند و آل کرت در هرات دایر بوده است.

امیر داد سرپرست و متصدی دیوان مظالم و مسئول برپایی مجلس مظالم بوده است. مجلس مظالم مجلسی بود که ضمن آن به شکایات مردم یا ظلم‌هایی که به آنان می‌شد رسیدگی می‌کردند. برپایی چنین مجلسی در ایران پیش از اسلام نیز مرسوم بود. مجلس مظالم صورت غیرتشکیلاتی، کهن‌تر و ابتدایی‌تر رسیدگی حکومت به مظالم است و دیوان مظالم درواقع دستگاه و تشکیلاتی است که به مرور برای رسیدگی به شکایات تعریف و ایجاد شده است. صاحب مظالم یا مظالم‌کننده کسی بود که در مجلس یا دیوان مظالم مسئولیت رسیدگی به مظالم را بر عهده داشت. این شخص ممکن بود شاه، خلیفه، امیری از جانب آنها، وزیر یا غیر از اینها باشد. بنابراین، در برخی اعصار، متصدی برگزاری مجلس مظالم و درحقیقت نایب سلطان در این مجلس، شخصی بود که او را امیر داد و سمت‌ش را امیر دادی می‌خواندند. ماوردی وظایف دهگانه‌ای را برای صاحب مظالم ذکر کرده است. مطابق نوشتۀ او، ممکن بود قلمرو مسئولیت صاحب مظالم همه انواع مظالم را دربرنگیرد و سلطان یا حاکم، وظایف محدودتری را برای او تعریف کند. چنان‌که حوزه اختیارات امیر داد نیز در برخی عصرها، بنابر نظر و رأی سلطان، محدودتر از دیوان مظالم بود؛ از جمله در هندوستان قرن هشتم، امیر داد در دستگاه قضا و بهمنظور رسیدگی به شکایات مربوط به امرا و بزرگان خدمت می‌کرد.

بررسی شواهد موجود درباره این اصطلاح در متون تاریخی و ادبی نشان می‌دهد که امیر داد سه وظیفه مهم بر عهده داشته است:

برقراری عدالت و مقابله با ستم؛

دریافت شکایات از افسران گوناگون، تصمیم‌گیری و صدور حکم درباره آنها؛
تنبیه و مجازات خاطلیان و تأدیب آنان.

در برخی دوره‌ها، هر شهر یا ناحیه امیر دادی جداگانه داشته است. نیز برخی شواهد نشان می‌دهد رسم بوده است که سلطان مسنده امیر دادی یا دادبکی را برای امیر داد بفرستد و اقطاعاتی به او بخشد. امیر داد ممکن بود علاوه‌بر سمت امیر دادی، منصب‌های دیگری هم داشته باشد؛ مثلاً حاکم ناحیه‌ای شود یا به امیری لشکر منصوب شود.

چنین نوشته

۱. صاحب غیاث‌اللغات تلفظ این واژه را به فتح اول و ثانی و کاف فارسی ضبط کرده است و درباره آن می‌نویسد واژه‌ای ترکی و مخفف اتاق‌گاه است به معنی شوهر دایه (رامپوری، بی‌تا: ذیل اتگه). انجوی شیرازی برای این معنای «دادک»، بیتی از اثیرالدین احسیکتی را شاهد آورده است:
تو آن نازنینی که در مهد فطرت روان دایگان بد تو را عقل دادک
(انجوی شیرازی: همان)
۲. به جای "میر" در همه این ترکیبات می‌توان "امیر" را جایگزین کرد.
۳. کاشغری و سامی درباره اینکه "بک" مخفف "بیک" است یا خیر اظهار نظری نکرده‌اند.
۴. با توجه به فرهنگ آندراج (پادشاه، همان، ج ۶، ذیل "میر عدالت" و "میر عدل") و نیز منتجب التواریخ (بداؤنی، ۱۳۸۰: ۱۵۳) و احتمالاً متون دیگر، می‌توان نتیجه گرفت که علاوه‌بر دادبک، دادک و دادک، دو اصطلاح میر عدل و میر عدالت نیز در دوره‌های به جای اصطلاحات مذکور کاربرد داشته‌اند.
۵. این کتاب بین سال‌های ۹۹۹ تا ۱۰۰۴ ق نوشته شده است.
۶. چنان‌که در مجمع‌الانساب آمده است خیزان، مادر هادی خلیفه، مدتها ملکرانی می‌کرد و کنیزکی از آن او به نام خالصه بر دیوان مظلالم می‌نشست و کارهای مردم را می‌گزارد (شبانکاراهی، ۱۳۷۶: ۳۵۷) و در تاریخ بیهقی نیز آمده است جعفر بن یحیی برمکی نیز به مجلس مظلالم می‌نشسته است (۱/۱۳۸۸: ۶۹۷).

منابع

- آقسرایی، محمود بن محمد (۱۹۴۳) مسامرة‌الاخبار و مسايرة‌الاخیار. آنقره: انجمن تاریخ ترک.
ابن‌اثیر، علی بن محمد (۱۳۷۱) تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران (وقایع قبل و بعد از اسلام). ترجمه ابوالقاسم حالت. ج ۲۳. تهران: علمی.
ابن‌بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۷۶) سفرنامه ابن‌بطوطه. ترجمه محمدعلی موحد. ج ۲. تهران: آگه.

- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۳) *تاریخ ابن خلدون*. ترجمه عبدالمحمد آبیتی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- انجوی شیرازی، میرجمال الدین حسین (۱۳۵۱) *فرهنگ جهانگیری*. ج ۱. به کوشش رحیم عفیفی. مشهد: دانشگاه مشهد.
- انوری، اوحدالدین (۱۳۴۰) *دیوان انوری*. ج ۲. به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- انوری، حسن (۲۵۳۵) *اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی*. تهران: کتابخانه طهوری.
- بداؤنی، عبدالقدار (۱۳۸۰) *منتجب التواریخ*. به کوشش توفیق سبحانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۸) *تاریخ بیهقی*. تصحیح محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی. ج ۱. تهران: سخن.
- بهاءولد (۱۳۳۸) *معارف*. به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر. ج ۲. تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
- پادشاه، محمد (۱۳۳۵) *فرهنگ آندراج*. ج ۱ و ۶. تهران: کتابفروشی خیام.
- تاریخ سیستان (۱۳۱۴) *تصحیح ملک الشعرا* بهار. تهران: مؤسسه خاور.
- تتوی، احمد بن نصرالله و دیگران (۱۳۸۲) *تاریخ الفی*. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. ج ۶. تهران: علمی و فرهنگی.
- تنکابنی، حمید (۱۳۸۳) *درآمدی بر دیوان سلاطینی در ایران*. تهران: علمی و فرهنگی.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۳۲) *التاج فی اخلاق الملوك*. تحقیق احمد زکی پاشا. قاهره: مطبعة الامیرية.
- جوینی، علاء الدین عطاملک (۱۳۷۸) *تاریخ جهانگشا*. تصحیح محمد قزوینی. ج ۳. نقش قلم. تهران: کتابخانه صدر.
- الحسینی، عبدالرشید بن عبدالغفور (۱۳۳۷) *فرهنگ رشیدی*. تصحیح محمد عباسی. ج ۱. تهران-شاهآباد: کتابفروشی بارانی.
- خاقانی، افضل الدین (۱۳۸۲) *دیوان خاقانی شروانی*. به کوشش ضیاء الدین سجادی. تهران: زوار.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) *لغتنامه فارسی*. تهران: دانشگاه تهران / مؤسسه لغتنامه دهخدا.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۸۶) *راحة الصدور و آیة السرور* در *تاریخ آل سلجوک*. تصحیح محمد اقبال. تهران: اساطیر.
- رامپوری، غیاث الدین محمد (بی تا) *غیاث اللغات*. ج ۱. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کانون معرفت.
- رشید الدین فضل الله (۱۳۸۱) *جامع التواریخ*. به کوشش محمد دانش پژوه و محمد مدرسی. ج ۱. تهران: علمی و فرهنگی.

- زجاجی (۱۳۸۳) همایون‌نامه (تاریخ منظوم حکیم زجاجی). به تصحیح علی پیرنیا. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ساکت، محمدحسین (۱۳۶۵) نهاد دادرسی در اسلام؛ پژوهشی در روند و روش دادرسی و سازمان‌های وابسته از آغاز تا سده سیزدهم هجری. مشهد: آستان قدس رضوی.
- سامی، شمس الدین (۱۳۱۷) قاموس ترکی. ویرایش احمد جودت. استانبول: اقدام مطبوعه سی.
- سراج، منهاج (۱۳۶۳) طبقات ناصری. تصحیح عبدالحی حبیبی. ج. ۲. تهران: دنیای کتاب.
- سرهندي، يحيى بن احمد (۱۳۸۲) تاریخ مبارکشاهی. ج. ۱. به کوشش محمد هدایت حسین. تهران: اساطیر.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرازاق (۱۳۸۳) مطلع سعدین و مجمع بحرین. ج ۱/ دفتر ۲. به اهتمام عبدالحسین نوابی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سنایی، مجذوبین آدم (۱۳۸۸) دیوان سنایی غزنوی. به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- سوزنی، محمدبن مسعود (۱۳۴۴) دیوان حکیم سوزنی سمرقندی. به اهتمام ناصرالدین شاه حسینی. تهران: سپهر.
- سیفی هروی، سیفبن محمد (۱۳۸۳) تاریختنامه هرات. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. ج. ۱. تهران: اساطیر.
- شبانکارهای، محمدبن علی (۱۳۷۶) مجمع الانساب. ج. ۱. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- شريك امين، شميس (۱۳۵۷) فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول. تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- صابی، هلال بن محسن (۱۳۴۶) رسوم دارالخلافه. ترجمة محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- طوسی، نظامالملک (۱۳۸۷) سیرالملوک. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی.
- عطار نیشاوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۶) مصیبت‌نامه. تهران: سخن.
- عوفی، محمد (۱۳۳۵) لباب‌اللباب. تصحیح محمد قزوینی و ادوارد براؤن. به کوشش سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.
- فرشته، محمدقاسم بن غلامعلی (۱۳۸۷) تاریخ فرشته (از آغاز تا بایر). به کوشش محمدرضا نصیری. ج. ۱. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کاشغری، محمودبن حسین (۱۳۷۵) دیوان لغات‌الترک. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کرمانی، افضل الدین ابوحامد (۱۳۲۶) تاریخ افضل یا بدایع‌الازمان. به کوشش مهدی بیانی. تهران: دانشگاه تهران.

- ماوردی، ابیالحسن علیبن محمد (۱۴۱۶ق) *الاحکام السلطانیه*. به تحقیق عصام فارس الحرسنایی و محمد ابراهیم الزغلی. بیروت: المکتب الاسلامی.
- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۴۶الف) «دادگستری در ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت». وحید. شماره ۴۳: ۵۹۶-۶۰۳.
- _____ (۱۳۴۶ب) «دادگستری در ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت». وحید. شماره ۴۳: ۷۲۹-۷۳۶.
- مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۶۶) «دیوان مظالم». فرهنگ ایران زمین. ش ۲۷: ۹۸-۱۱۸.
- معزی، محمدمبن عبدالملک (۱۳۱۸) دیوان امیر معزی. تصحیح عباس اقبال. تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- معوض، احمد (۱۳۵۵) «دادرسی در عهد سلجوقیان و خوارزمشاهیان». بررسی‌های تاریخی. شماره ۶۳: ۱۳-۳۶.
- معین، محمد (۱۳۷۱) فرهنگ فارسی. ج ۱. تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۷) *غزلیات شمس تبریز*. به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی. ج ۱. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۶۳) کلیات شمس. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. ج ۲ و ۳. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۵) مثنوی. تصحیح رینولد نیکلسن. ج ۴ و ۵. تهران: توس.
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸) *تذكرة الملوك*. به کوشش محمد دیرسیاقی. تهران: امیرکبیر.
- ناظم‌الاطباء (۱۳۴۳) فرهنگ نفیسی. ج ۲. تهران: کتابفروشی خیام.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳) *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی. تصحیح مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نظام‌الدین یحیی‌بن‌صاعدبن‌احمد (۱۳۹۴) *حدائق السیر*. زیر نظر محمد پارسانسپ. با همکاری معصومه اسدنیا و مریم سیدان. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- نظام‌الملک، حسن‌بن‌علی (۱۳۸۹) *سیر الملوك*. به کوشش هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۸) *نظام حکومت ایران در دوران اسلامی*. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.